

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

سخن در جواب محقق اصفهانی از مرحوم آخوند خراسانی است. مرحوم اصفهانی فرمود اگر ما قائل شویم که از زمان اجازه در اجاره یا عقد موقت، این ملکیت منفعت می‌آید، مسئله‌ی تبعض لازم نمی‌آید اگرچه مسئله‌ی تعدد لازم بیاید و آنچه وجود دارد این است که بسیط تبعض پیدا نمی‌کند، اما تعدد پیدا می‌کند. بعد می‌فرماید این عقد ولو عقد واحد است، اما در حقیقت می‌شود عقود متعدد یعنی یک عقدی خوانده شده، تا زمان اجازه ملک برای مجیز است و از زمان اجازه به بعد، این مال ملک برای مجاز له می‌شود. بنابراین به حسب ظاهر اگرچه یک عقد است، اما در حقیقت به منزله‌ی دو عقد می‌شود و تعدد اشکالی ندارد.

ایشان در ادامه می‌فرماید تمام این جواب‌هایی که مرحوم آخوند داده است در باب اجاره و عقد موقت است، اما باید دید که مرحوم آخوند، چه پاسخی از کلام مرحوم آخوند در بیع و نکاح دائم می‌دهد؟!

توضیح آنکه؛ مرحوم آخوند بحث را دو قسمت کرد؛ یک قسمت در اجاره و عقد موقت که مرحوم آخوند فرمود در اینجا می‌خواهید بگوئید این عقد، از زمانی که اجازه می‌آید، برای مجاز له اثر دارد که این سخن بدین معناست که این عقد تا حال، وجوب وفا نداشته باشد و تبعض در عقد لازم می‌آید. محقق اصفهانی جواب داد تعدد لازم می‌آید نه تبعض.

قسمت دوم کلام مرحوم آخوند، در بیع و نکاح دائم است که فرمود مقتضای خود عقد این است که محدود من حیث المبدأ و المنتهی نباشد و مفاد بیع، یک ملکیت مرسله است، ملکیت مبدأ و منتهی ندارد یعنی وقتی شما مالی را به دیگری می‌فروشید، این برای مشتری ملکیت می‌آورد، اما مبدأ و منتهی ندارد، یا در زوجیت دائم، مفاد عقد ازدواج زوجیت است و این زوجیت، محدود به مبدأ و منتهی نیست، اما اگر در بیع فضولی، ملکیت را از زمان اجازه، بار کنیم، این ملکیت از نظر مبدأ محدود می‌شود. در نکاح فضولی نیز اگر بگوئیم آن زمانی که زن اجازه داد، از آن زمان نکاح برقرار می‌شود و مبدأ زوجیت در آن زمان است، این خلاف مقتضای خود عقد از حیث مضمون است؛ زیرا مضمون بیع یا نکاح، یک زوجیت و ملکیت مرسل «من دون حد من حیث المبدأ و المنتهی» است.^[1]

پاسخ محقق اصفهانی از قسمت دوم کلام مرحوم آخوند

محقق اصفهانی می‌فرماید ما قبول داریم در بیع، وقت و مبدائی وجود ندارد و توقیتی در آن نیست، اما اگر گفتیم شما مالی را به دیگری فروختید، مشتری یک دقیقه بعد، همان مال را به دیگری فروخت و شخص ثالث یک دقیقه بعد، همان مال را به شخص رابع فروخت، شخص رابع یک دقیقه بعد همان مال را به شخص خامس فروخت، مرحوم اصفهانی می‌فرماید جناب آخوند! در تمام اینها آیا ملکیت مرسله هست یا نیست؟ هست اگرچه زمانش هم خیلی قلیل باشد.

به عبارت دیگر؛ مرحوم اصفهانی می‌فرماید ما می‌گوئیم عقد و عقود ولو در یک مال متعدّدند (الآن به زید می‌فروشد و زید یک دقیقه بعد به عمرو، عمرو یک دقیقه بعد به بکر، بکر هم یک دقیقه بعد به خالد، می‌فرماید عقود متعدده است)، اما ملکیت مرسله است، همان یک دقیقه‌ای که این مال برای مشتری اول قرار داده شده است، سؤال کنیم این ملکیتش مرسله است یا نه؟ می‌گوئیم بله، مرسله است. برای مشتری دوم قرار داده شد ملکیتش مرسله است یا نه؟ مرحوم اصفهانی می‌فرماید ملکیت مرسله است ولو زمانش قلیل است. بعد همان مطلبی که در قسمت قبلی، بیان کردند همان را مطرح کرده و می‌فرماید بین تبعیض و تعدد فرق وجود دارد.

در این مثال، وقتی مشتری اول می‌آید مبیع را به مشتری دوم می‌فروشد، آیا به این معناست که ملکیت خود مشتری اول، مبیعّه بوده؟! وقتی مشتری دوم به سوم می‌فروشد، به این معناست که ملکیت مشتری قبل مبیعّه بوده؟! روشن است که مبیعّه نیست. نمی‌گوئیم آقای مشتری اول، تو که یک دقیقه بعد به دومی فروختی، ملکیت تو از اول محدود به حدّین بوده، بلکه آن نیز ملکیت مرسله است یعنی اگر نمی‌فروخت تا آخر عمرش هم نگه می‌داشت، این ملکیت وجود دارد.

بنابراین، اینکه عقد دوم، سوم و چهارم برقرار می‌شود و تعدد در عقود می‌آید، «التعدد امرٌ و التبعض امرٌ آخر». آنچه شما (مرحوم آخوند) می‌خواهید از آن فرار کنید، تبعض است و در اینجا تبعض لازم نمی‌آید، بلکه در اینجا قبل الاجازه، یک عقد است و ملک برای مجیز است، بعد الاجازه ملک برای مجاز له می‌شود. وقتی هم که ملک برای مجاز له می‌شود، ملکیتش مرسله است. قبل از اجازه هم که ملکش برای مجیز بود، آن هم ملکیت مرسله دارد. نه نسبت به مجیز ملکیتش غیر مرسله است و نه نسبت به مجاز له.^[2]

اشکالات مرحوم امام بر کلام محقق اصفهانی

هم کلام مرحوم آخوند دقیق است و هم کلام مرحوم اصفهانی که خیلی دقیق‌تر از کلام مرحوم آخوند خراسانی است. اولین اشکال، اشکالی است که در کلمات مرحوم امام بر مرحوم اصفهانی وارد شده است. مرحوم اصفهانی فرمود ما انقلاب در عنوان را قبول داریم با این توضیح که؛ یکی از مطالب کلیدی مرحوم اصفهانی در جواب از مرحوم آخوند این بود که بگوئیم این مال، از زمان عقد تا زمان اجازه، عنوانش این بود که «ملکٌ للمجیز»، حال که اجازه می‌دهد، بگوئیم انقلاب در عنوان پیدا کرده و بشود «ملکٌ للمجاز له» در همان زمان.

به بیان دیگر؛ مرحوم اصفهانی فرمود بنا بر اینکه ما ملکیت را یک امر اعتباری بدانیم (مرحوم اصفهانی قاعده به دست ما داد که اعتبار، فقط مصحح نیاز دارد و اگر این مصحح باشد، ما می‌گوئیم از این زمان تا این زمان ولو تا حال به عنوان ملک برای مجیز بود، اما انقلاب در عنوان به وجود بیاید و این بشود ملک برای مجاز له) چون اعتباری است، انقلاب در عنوان اشکالی ندارد؛ زیرا آنچه محال است («الشیء لا ینقلب عما هو علیه»)، انقلاب در حقیقت و در تکوین است، اما انقلاب در عنوان مانعی ندارد. این مطلب شدیداً مورد اشکال مرحوم امام قرار گرفته است.

مرحوم امام می‌فرماید این انقلاب نیز محال است یعنی انقلاب در عنوان (که مرحوم اصفهانی فرمودند محال نیست) نیز محال است؛ زیرا این در حقیقت برمی‌گردد به اینکه آنچه قبلاً ثابت بوده، فرض کنیم در همان حال ثبوت از آن سلب شود «یرجع إلى سلب ما ثبت حال ثبوته». بعد می‌فرماید «و بعبارة أخرى لابد وأن يصدق أنه لم يكن مالكا في الماضي بعد الاجازة و هو محال»؛ اینکه شما می‌گوئید انقلاب در عنوان به وجود می‌آید، به این معناست که بعد الاجازه این مجیز، بعد از این مدت زمان مالک نبوده است.

«و مجرد كون الملكية اعتبارية لا يدفع الاستحالة»؛ مجرد اینکه ملکیت اعتباری است، این دافع استحاله نیست؛ «ضرورة أن اجتماع الإعتبار التصديقي مع عدم اعتبار التصديقي أو اعتبار العدم تصديقاً في زمان شخصي واحد لا يعقل»؛ زیرا اینکه بگوئیم اعتبار تصدیقی و عدم اعتبار (یعنی هم اعتبار کنیم مالک بودن را و هم مالک بودن را اعتبار نکنیم یا اینکه اعتبار کنیم مالک بودن را یا اعتبار نکنیم عدم مالک بودن را نسبت به زمان واحد)، معقول نیست «و الزمان غير قابل للرجوع»؛ زمان هم که قابلیت رجوع ندارد «و كلیّ المنافع غير قابل للتحقق بعد عدمه و بعد مضيّ زمان عليه»؛ امکان ندارد که بگوئیم یک منفعتی بعد از اینکه معدوم بوده، تحقق پیدا کند در همان زمان خودش «و قياس الماضي بالمستقبل مع الفارق»؛ اینکه بگوئیم اگر نسبت به مستقبل می‌توانیم ملکیت مجاز له را اعتبار کنیم، نسبت به ماضی هم اعتبار کنیم، این قیاس هم مع الفارق است.^[3]

ایشان در چند صفحه قبل (یعنی صفحه 224)، یک بار این اشکالی که مرحوم اصفهانی کردند را آنجا توضیح دادند و یک بار هم در چند صفحه بعد (یعنی صفحه 233). در صفحه قبل می‌فرماید این انقلابی که شما مرحوم اصفهانی می‌گوئید به این معناست که در یک زمان، مالک و غیر مالک فرض کنیم. مرحوم امام در اینجا درصدد آن است که کلمات را تبدیل کند به اینکه مورد استحاله روشن شود. ایشان می‌گوید آیا از نظر اعتبار، می‌شود اعتبار کرد در یک زمان آن کسی که مالک است در همان زمان هم غیر مالک باشد؟! این نمی‌شود.

«بمعنى انقلاب غير المالك مالكا في ظرف واحد و زمان واحد فهل يمكن أن يكون زيد غير مالكا لشيء اول الظهر، ثم ينقلب مالكا في الظهر الذي ليس مالكا»؛ در همان اول ظهر بگوئیم زید مالک بوده «مع لزوم اجتماع المالکین». اشکال این سخن، اجتماع مالکین است «و مع لزوم كون شيء واحد في ظرف واحد مملوكاً لواحد فقط و مملوكاً لإثنين»؛ یک شیء در یک زمان هم مملوک یک نفر است و هم مملوک دو نفر است. بعد می‌فرماید «إلى غير ذلك من المفاسد و لعمرى أن هذا الرأي (یعنی مسئله‌ی انقلاب) اشکل و افسد من سایر الآراء».^[4]

ارزیابی کلمات محقق اصفهانی و مرحوم آخوند

در محاکمه‌ی بین مرحوم اصفهانی و مرحوم آخوند باید دید حق با کدام است؟ مقدمه آنکه؛ دلیل دوم کاشفی‌ها، این بود که معنای عقد، ملکیت مقيده‌ی به حین النقل است و اجازه می‌آید مضمون عقد را اجازه می‌دهد. پس ملکیت من حین العقد می‌آید. بعد جواب‌های مرحوم شیخ را مفصل مطرح کردیم که آیا حین النقل، ظرفیت دارد یا قیدیت؟ و ما اشکالات مرحوم شیخ را جواب دادیم. الآن در دلیل سوم کاشفی‌ها هستیم که مرحوم آخوند، یک راه دیگری برای کاشفیت بیان می‌کند که طبق این ترتیبی که ما می‌گوئیم تا کنون، دلیل اول و دوم کاشفی‌ها را از مرحوم شیخ در کتاب مکاسب گفتیم و دلیل سوم را نیز از مرحوم آخوند نقل می‌کنیم.

مرحوم آخوند فرمود مضمون عقد، یک نحو مضمونی است که لا یعقل إلا اعتبار ملکیت و زوجیت از حین عقد یعنی خود مضمون عقد، بدون اینکه قید حین النقل و حین العقد در موضوع له آن باشد، معقول نیست مگر از هنگام عقد.

به بیان دیگر؛ ایشان تفکیک کرد بین اجاره و عقد نکاح موقت از یک طرف و بین بیع و عقد دائم از طرف دیگر و در همه اینها اثبات کرد که اصلاً مضمون عقد، یک مضمونی است که «لأبد و أن يعتبر الملكية أو الزوجية من حين العقد» و گرنه تبعاً در عقد لازم می‌آید و این معنا ندارد.

مرحوم اصفهانی نیز به این اشکالات پاسخ داد. البته مطلب مشترک بین مرحوم آخوند و مرحوم اصفهانی آن است که هر دو انقلاب در عنوان را قبول دارند و می‌گویند وقتی اجازه می‌آید، این می‌شود ملک مجاز له از حين العقد و انقلاب در عنوان به وجود می‌آید. مرحوم امام این سخن را، مورد مناقشه قرار می‌دهد.

اکنون باید در این اشکال تأمل کرد که این انقلاب در عنوان، امکان دارد یا خیر؟ یعنی ملکیت که یک امر اعتباری است، بگوئیم یک چیزی که در یک زمانی ملک زید بوده، الآن با یک اعتبار (کاری به اجازه و فضولی بودن هم نداشته باشیم)، بگوئیم در همان زمان ملک زید نبوده است. یک وقت می‌گوئیم الآن می‌فهمیم که در آن زمان اصلاً ملک زید نبوده، این یک مطلبی است یعنی ما خیال می‌کردیم آن زمان ملک زید است و الآن کشف از این می‌کنیم که اصلاً از ابتدا ملک زید نبوده، اما با فرض اینکه اشتباهی در کار نیست (و این اعتبار در زمان خودش درست بوده و این ملک زید بوده)، آیا می‌توانیم الآن بیائیم با یک اعتبار بگوئیم در همان زمان زید مالک نبوده است؟! ظاهراً حق با مرحوم امام است یعنی در اینجا ولو این امر اعتباری است، اما امر اعتباری نیز اندازه و دایره دارد.

در اینجا تعبیر به «استحاله» نمی‌کنم؛ زیرا بحث استحاله در امور تکوینی و عقلیه است. حال بگوئیم لغویت در اعتبار یا بگوئیم این اعتبار فاسد است؛ بگوئیم اینجا فاسد است که بیشتر هم مراد امام همین است. این تعبیری که مرحوم امام کردند (که مفاسدی که در اینجا دارد)، یک مفسده‌اش این است که شیء واحد در یک زمان، ملک برای دو نفر باشد، در یک زمان هم ملک این هست و هم ملک این نیست، این نمی‌شود. در همان صفحه 224 می‌فرماید این مسائل، یک مسائل عقلایی است؛ عقلاً چه زمانی چنین کاری انجام می‌دهند که یک چیزی تا یک زمانی ملک کسی بوده و بعد از اجازه بیاید انقلاب پیدا کند و در همان زمان ملک برای دیگری قرار بگیرد که این با روش عقلاً (و اینکه فقها هم باید طبق عقلاً عمل کنند) سازگاری ندارد.

روی کلام مرحوم آخوند و کلام محقق اصفهانی دقت کنید. اشکالات دیگری هم دارد که در جلسه بعد بیان خواهد شد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «و قد بنى شيخنا الأستاذ العلامة في تعليقه المباركة على الكتاب على موافقة هذا المسلك للأدلة و القواعد أيضاً، لكنه لا من حيث إنه مقتضى مفهوم الإجازة المساوقة للإنفاذ، بل من حيث إن مضمون العقد نحو مضمون إذا تحققت علته التامة لا بد من اعتباره من حين صدور العقد، و إن كان وعاء الاعتبار زماناً حال تمامية العلة بالإجازة، نظراً إلى أن العقد إن كان مثل الإجازة و عقد التمتع، فمضمون العقد ملكية منفعة الدار من أول السنة مثلاً إلى آخرها، أو زوجية المرأة في تلك المدة. فلا بد من اعتبار هذا المضمون عند تحقق الإجازة، و إلا فملكية المنفعة من حين الإجازة، أو الزوجية من حين الإجازة بعد مضي مدة منهما ليست تمام مضمون العقد، فيكون تبعية في مضمون عقد الإجازة و عقد التمتع، مع أن عموم **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** الوفاء بتمام ما عقد عليه عند تمامية علته. و إن كان العقد مثل البيع و النكاح الدائم، فمضمون العقد هي الملكية المرسله الغير المحدودة من حيث المبدء و المنتهى، و كذلك الزوجية اللامؤقتة من حيث البداية و النهاية، فلو لم يجب ترتيب الأثر على هذا المضمون المرسل، لكان التزاماً بالملكية المبعوضة و الزوجية المبعوضة المحدودتين من حيث المبدء، مع أنه لا حد لهما من حيث المبدء بحسب مضمون عقدهما.» حاشية كتاب المكاسب (لأصفهاني، ط - الحديثة)، ج2، ص 147-145.

[2] «و على هذا فالاعتبار الملكية بالإضافة إلى المنفعة السابقة على حال الإجازة لغو، فلا يعقل أن يتحقق حين تمامية العلة بالإجازة، بل العلة التامة إنما تؤثر في المورد القابل، و هي المنفعة الباقية حين الإجازة، و لا يلزم تبعاً العقد البسيط من نفوذه

في مقدار من المنفعة دون مقدار آخر. فإنَّ العقد وإن كان من حيث كونه أمراً اعتبارياً بسيطاً، بل أشد بساطة من الاعراض، لعدم كونه من المقولات حتى يمكن فرض جنس و فصل له كما في الاعراض، إلّا أنَّ هذا الأمر البسيط يتعدد بلحاظ ما وقع عليه من ملكية كل جزء من المنفعة، إذ من البديهي أنَّ الإضافات بتشخص بتشخص أطرافها، فهناك بحسب أجزاء المنفعة ملكيات معقود عليها بعبارة جامعة، ففي الحقيقة عقود متعددة بتعدد الملكية بتعدد ما تضاف إليه، و البسيط لا يتبعض و لكنه يتعدد، هذا كله في مثل عقد الإجارة و التمتع. و أمّا عقد البيع و النكاح الدائم فتحقيق الأمر فيهما: أنَّ الملكية في البيع المتعلقة بالعين و كذا الزوجية المتعلقة بالعين من دون ملاحظة توقيت فيها على أي حال مرسلّة مطلقة غير محدودة، و إن فرضنا في زمان قليل، كما إذا فرض ورود عقود متعددة على العين في أزمنة متعاقبة، فإنَّ الحاصل بكل واحد من العقود في كل واحد من الأزمنة ملكية مرسلّة أو زوجية مرسلّة، فكما لا يكون العقد الثاني بالإضافة إلى العقد الأول مقتضياً لملكية مبعوضة لسبق حصولها في زمان، و كذا العقد الثالث بالإضافة إلى العقد الثاني، فكذلك ما يحصل عقيب الإجارة ليس مبعوضاً بالإضافة إلى الملك الباقي ببقاء سببه إلى حين حصول الإجارة.» حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديثة)، ج2، ص148-147.

[3] □ «و حاصله: أنَّ الملكية في الزمان الذي مضى، و استيفاء المنافع الماضية من ملكه، لا يعقل تبدلها من الزمان الشخصي الماضي؛ فإنّه انقلاب محال، و يرجع إلى سلب ما ثبت حال ثبوته. و بعبارة أخرى: لا بدّ و أن يصدق أنّه لم يكن مالكا في الماضي بعد الإجارة، و هو محال. و مجرد كون الملكية اعتباريّة، لا يدفع الاستحالة؛ ضرورة أنَّ اجتماع الاعتبار التصديقيّ، مع عدم الاعتبار التصديقيّ، أو اعتبار عدم تصديقاً في زمان شخصي واحد، لا يعقل، و الزمان غير قابل للرجوع، و كلّ المنافع غير قابل للتحقق بعد عدمه و مضى الزمان عليه، و قياس الماضي بالمستقبل مع الفارق.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج2، ص234-233.

[4] □ «هذا، مضافاً إلى لزوم اجتماع النقيضين؛ لأنَّ من زمان العقد إلى زمان الإجارة ظرف واحد للمالكيّة و عدمها، و اختلاف ظرف المعتبر أو وجه الاعتبار، لا يوجب اختلاف ظرف ما يعتبر، أو لزوم الانقلاب المحال. لا بمعنى انقلاب العقد غير المؤثّر مؤثراً، حتّى يجاب: بأنَّ المؤثّر العقد بعد الإجارة، أو العقد المستند، و غير المؤثّر هو العقد مجرداً عنهما. بل بمعنى انقلاب غير المالك مالكا في ظرف واحد، و زمان واحد، فهل يمكن أن يكون زيد غير مالك لشيء أوّل الظهر، ثمّ ينقلب مالكا في الظرف الذي ليس مالكا، مع لزوم اجتماع المالكين، و مع لزوم كون شيء واحد في ظرف واحد مملوكاً لواحد فقط، و مملوكاً لاثنتين؟! إلى غير ذلك من المفاسد. و لعمري، إنّ هذا الرأي أشكل و أفسد من سائر الآراء.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج2، ص225-224.